



روابط خارجی ایران عصر صفوی

دکتر علی بیگدلی *

تاریخ روابط قدرتهای تاثیرگذار در عرصه جهانی همواره عبرت آموز بوده است. ایران عثمانی هرچند از دامنه نفوذ متفاوتی برخوردار بوده اند، بررسی روابط آنها خصوصا اگر وجه دینی ساختار قدرت سیاسی شان را در نظر بگیریم، می تواند برای جهان اسلام نکات و درسهای مهمی را یادآور شود. مقاله پیش رو، روابط ایران و عثمانی را با در نظر گرفتن خصیصه پیش گفته، از زمان شاه اسماعیل تا پایان دوره شاه عباس اول بررسی کرده است.

پس از استیلای مغولان بر ایران، این سرزمین با امپراتوری بیزانس همسایه شد و دو امپراتوری بزرگ با یکدیگر روابط دوستانه و حتی خانوادگی برقرار کردند. این همسایگی موجب شد روابط ایران با اروپا تسهیل شود. مغولان با مردم ایران و برخی سرزمینهای دیگر اسلامی به گونه ای خشن و گاه غیرانسانی رفتار می کردند و نیز با آیین و آداب و رسومی بر سرزمینهای اسلامی حکومت می کردند که کاملا با دین و فرهنگ مسلمانان تفاوت داشت. چنین رفتارهایی باعث شد این احساس در مغولان به وجود آید که در آینده نزدیک، قدرت و انسجام اولیه خود را از دست خواهند داد و به علاوه ناخشنودی مسلمانان از رفتار وحشیانه آنان ممکن است اتحاد و وحدت آنان را علیه مغولان موجب شود. بنابراین مغولان تشخیص دادند برای پیشگیری از یکپارچگی مسلمانان بهتر است با مسیحیان اروپا متحد شوند، زیرا هم مغولان رگه هایی از مسیحیت داشتند و هم مسیحیان، به دلیل ناکامی در جنگهای صلیبی، دشمنی خود را علیه مسلمانان هنوز حفظ کرده بودند.

کلیسای کاتولیک رم پس از دوپست سال جنگ با مسلمانان، به دلیل تشنجات داخلی اروپا - که در پی اختلاف بین پاپها و امپراتوران مسیحی به وجود آمده بود - و نیز سرکشی های مردم علیه کلیسا - به جهت ثروت آندوزی روحانیت کاتولیک و روی گردانی توده های مسیحی از دیانت کلیسا که وعده قطعی پیروزی را به پیروان خود داده بود - در آن مقطع زمانی حاضر نبود یکبار دیگر اروپا را به جنگ و خونریزی جدیدی گرفتار کند؛ جنگی که به نفع مغولان بود. بنابراین پاپ پیشنهاد اتحاد مغولان و کلیسای کاتولیک علیه مسلمانان را رد کرد. در این زمان مغولان دو راه بیشتر نداشتند: یا بایستی در جامعه، دین و فرهنگ مسلمانان مستحیل می شدند یا شرق اسلامی را ترک می کردند که قطعا برای ماندگاری بایستی گزینه اول را انتخاب می نمودند. به این ترتیب مغولان اسلام را پذیرفتند. این پذیرش به دلیل اعتقاد به جوهره دین نبود، بلکه آنها برای هم رنگ شدن با مردم در جهت تداوم فرمانروایی خود به چنین کاری

دست زدند. انتخاب اسلام برای مغولان یک تاکتیک سیاسی بود، زیرا گاهی به تسنن روی می آوردند و زمانی به شیعه بودن تظاهر می کردند.

در سال ۷۶۳ ق. با فتح ادرنه به دست مراد اول، مقدمه ظهور امپراتوری عظیم عثمانی فراهم شد. این امپراتوری توانست قسمتهایی از اروپا را تصرف کند. اما زمانی که جهان مسیحیت در معرض خطر نابودی قرار گرفته بود، فردی به نام تیمور در آسیا ظاهر شد. وی پس از تسخیر ایران، هند، ارمنستان و قسمتی از روسیه و بین النهرین، در سال ۸۰۲ ق. در آنکارا با بایزید عثمانی روبرو شد و توانست کسی که سراسر اروپا را به وحشت انداخته بود، اسیر کند. تیمور، پس از این پیروزی، روابط خود را با اروپا ادامه داد و بدین ترتیب قراردادهایی بین طرفین منعقد شد.

رفتار عثمانیان، نزدیکی ایران و اروپا و روابط میان آن دو را موجب شده بود، اما بعد از رفع خطر عثمانی و انقراض تیموریان، این روابط مدتی به سردی گرایید. پس از خروج تیمور از صحنه، خاندانهای کهن سربرآوردند و حدود نیم قرن پس از تیمور، بر ایالات غربی تسلط یافتند، ولی این سلطه با قتل و غارت همراه بود. «بیکهای» آناتولی که توسط تیمور پس از جنگ «آنقره» در سال ۸۰۵ ق. جانی گرفته بودند، بار دیگر تحت سلطه عثمانیان درآمدند. سلطان محمد دوم نیز به نواحی واقع در شرق امپراتوری خود فشار آورد. از سوی دیگر در قرن پانزدهم میلادی در ایران و عراق حدود یک قرن ترکمانان تحت اتحادیه قبایل ترکمان «قره قویونلو» و «آق قویونلو»^۲ سلطه داشتند.^۳ در سال ۸۵۷ ق. سلطان محمد فاتح، پادشاه عثمانی، قسطنطنیه را تصرف و امپراتوری روم شرقی را منقرض نمود و این امر دول اروپایی را متوجه کرد که خطر بزرگی حیات آنان را تهدید می کند. اروپاییان که قدرت مقابله با عثمانی را نداشتند، سعی کردند هرچه بیشتر دوستی باب عالی (دربار عثمانی) را به دست آورند و خود را از جنگ آنان نجات دهند.

سلطان محمد در سال ۸۶۶ ق. موفق شد دولت مسیحی «طرابوزان» را براندازد. پس از آن توانست تراس، مقدونیه، بوسنی، آلبانی و... را تصرف کند.^۴ سلطان محمد با پیروزی بر اوزون حسن آق قویونلو و تسخیر دیار بکر، توانست بر سراسر آسیای صغیر و آناتولی شرقی مسلط شود. این امر از گسترش دولت عثمانی به سوی شرق و ایران خبر می داد. ظاهرا مانعی معنوی و سیاسی برای این گسترش دیده نمی شد و حتی ترکان عثمانی، سراسر ایران را به عنوان ارث خلیفه بغداد مطالبه می کردند. ایرانیان نیز که اکثرا سنی بودند، مانعی در راه اطاعت از یک مرکز سیاسی که خود را پرچمدار اسلام و حامی حرمین شریفین می خواند، نمی دیدند و حکومت قوی یک دولت بزرگ اسلامی را بهتر از حکام قبیله ای می دانستند که اهدافتشان از حد جمع مال و غصب اموال مردم تجاوز نمی کرد.

اما ظهور دولت صفوی این وضعیت را ناگهان تغییر داد و دولتی با آرمانها و عقاید شیعی بر سر کار آمد.^۵ موسسان نخستین دولت صفوی از عقاید شیعی و علاقه مردم ایران به خاندان پیامبر و اهل بیت او زیرکانه استفاده کردند و در واقع می‌توان گفت برای حفظ ایران از خطر استیلای ترکان عثمانی و برانداختن حکومت‌های ملوک‌الطوایفی دین را به خدمت گرفتند و حتی شیخ‌جنید و شیخ‌حیدر که بیشتر در پی کسب قدرت بودند، از مذهب تسنن که مذهب اجدادی آنان بود، دست برداشتند و شیعه شدند و این امر به‌زعم آن بود که نخستین حامی آنان «آق‌قویونلوها» اهل تسنن بودند.

شیخ‌جنید با نقشه‌های سیاسی ماهرانه خود توانست نظر اوزون‌حسن را که در آن موقع صاحب حکومت قدرتمندی بود، جلب کند و از حمایت او بهره‌مند شود. او با اقامت در قلمرو اوزون‌حسن، در نهران، به تبلیغ عقاید شیعی دست زد و توانست هزاران مرید

را با خود همراه کند، البته در کنار تبلیغات در زمینه مادی و جمع‌آوری نیرو نیز فعالیت کرد. این اقدامات باعث شد پس از چندی شیخ‌جنید در نظر حامیان و خویشاوندان گذشته خود (آق‌قویونلوها)، به صورت دشمنی قدرتمند جلوه کند. شیخ‌جنید مقام ارشد معنوی را با رهبری سیاسی — نظامی درهم آمیخت و توانست میان شیعیان آسیای صغیر و اردبیل پیوستگی استواری برقرار کند.^۶

اوضاع ایران در عصر آق‌قویونلوها

پس از مرگ تیمور و ضعیف شدن جانشینانش، قبایل ترکمن درصدد برآمدند از خود در برابر همسایگان حفاظت کنند. در این زمان در غرب منطقه آنها، دولت عثمانی به‌سرعت در حال افزایش قدرت و نفوذ بود، در صورتی‌که در شرق، در سمرقند و هرات، تیموریان به سختی می‌توانستند قدرت خود را بر این قبایل اعمال کنند.



بین دو دولت عثمانی و تیموری، دو گروه از قبایل ترکمن به‌تدریج در حال قوی‌شدن بودند: قراقویونلوها در شمال دریایچه وان و آق‌قویونلوها در دیار بکر. مشهورترین فرمانروای سلسله قراقویونلو، جهانشاه قرايوسف^۷ بود که پس از تنفیذ قدرت‌ش در عراق و آذربایجان، به مناطق تحت سلطه تیموریان تعرض کرد. قدرت و نفوذ ترکمانان آق‌قویونلو نیز از زمانی شروع شد که یکی از سرداران این طایفه به‌نام عثمان‌بیک توانست بعضی از سرزمینهای قلمرو قراقویونلوها را تصرف کند و قلمرو خود را گسترش دهد. او در جنگ آنقره که بین تیمور و بایزید روی داد، به تیمور پیوست. در ازای این خدمت، تیمور دیار بکر را به او واگذار کرد و از همین مکان بود که آق‌قویونلوها قدرت و نفوذ خود را به اطراف افزایش دادند.

حکومت آق‌قویونلو را بزرگ‌ترین شخصیت این سلسله، یعنی اوزون‌حسن، پی‌ریزی کرد.^۸ اوزون‌حسن توانست با زیرکی برادرش، جهانگیر، را از ریاست آق‌قویونلوها برکنار کند و خود به فرمانروایی این طایفه برسد. شجاعت و تهور او در جنگ، اقبال بلند و گشاده‌دستی‌اش موجب شد که فرمانروایی قدرتمند و بانفوذ شود. درگیری‌های اوزون‌حسن در جبهه‌های محلی، شرقی، غربی و بین‌المللی، او را به شخصیتی مورد اعتماد در محافل اروپایی، به‌ویژه در برابر عثمانی، تبدیل کرده بود.

روابط و منازعات اوزون‌حسن

در جبهه‌های مختلف

۱- ارتباط اوزون‌حسن با طرابوزان

اوزون‌حسن در سطح محلی روابط حسنه‌ای با سلسله «طرابوزان» برقرار کرده بود. با فتح قسطنطنیه و سقوط امپراتوری بیزانس به دست سلطان محمد فاتح، عثمانیان به فکر تصرف طرابوزان و براندازی سلسله حاکم بر این منطقه، یعنی کومن‌ها، افتادند. در همان زمان، سلطان محمد فاتح به خضربیک، فرمانده عثمانی که در «اماسیه» اداره امور مرزی را به عهده داشت، فرمان داد که به طرابوزان حمله کند. خضربیک همراه سپاهیان‌ش به این منطقه حمله کرد و چون حاکم طرابوزان، کالویوانس،^۹ در نتیجه حمله شیخ‌جنید ضعیف شده بود، بدون قشون و آذوقه نمی‌توانست مقاومت کند، بنابراین کار به مذاکره کشید و قرار شد کالویوانس هر سال سه‌هزار سکه طلا به‌عنوان باج به سلطان عثمانی تقدیم کند. مدتی بعد امپراتور طرابوزان با برقراری پیوندهای زناشویی با روسای ترکمان اطراف خود، آخرین و ضعیف‌ترین تلاش خود را برای حفظ موقعیت خویش انجام داد. کالویوانس همواره از این مساله نگران بود که سلطان محمد بلافاصله پس از اتمام نبردهای آلبانی و بلغار، متوجه سرزمینهای شرقی شود و باجی هم که به عثمانی می‌پردازد، تنها بهای مدتی باشد که سلطان به جنگ مشغول است.^{۱۰} وی در این اوضاع آشفته

تنها می‌توانست به کمک اوزون حسن متکی باشد که در حال افزایش اقتدار خود بود و می‌توانست برای او متحد مناسبی باشد. امپراتور طرابوزان این مساله را نیز در نظر داشت که سرانجام تلاش دولت عثمانی، برای به‌دست آوردن سرزمینهای آسیای صغیر، به درگیری او با اوزون حسن منجر خواهد شد، در صورتی که حکومت طرابوزان برای آق‌قویونلوها در شمال غرب به صورت حائل عمل می‌کرد. بنابراین در سال ۸۶۱ق کالیوآنس نماینده‌ای به دربار اوزون حسن فرستاد تا با دشمن دشمن خود دوست شود.

مذاکرات سیاسی با پیشنهاد ازدواج اوزون حسن با دختر امپراتور و واگذاری ایالت کاپادوکیه به‌عنوان جهیزیه خاتمه یافت و کالیوآنس با ازدواج دخترش با اوزون حسن موافقت کرد، زیرا به‌تنهایی قادر نبود با عثمانیان مقابله کند.

اوزون حسن به‌منظور یارگیری در مقابل سلطان عثمانی به خانواده شیخ‌صافی‌الدین اردبیلی نزدیک شد و با شیخ‌جنید پیمان دوستی بست.^{۱۱} این پیمان در پیشرفت آینده خاندان صفوی موثر افتاد.

اوزون حسن در چپه شرق نیز به تدریج با تیموریان درگیری پیدا کرد. در واقع او نیز مانند قراقویونلوها، به منظور گسترش قدرت خود در شرق، با تیموریان درگیر شد و ابوسعید، آخرین فرمانروای تیموری، که از جهانشاه قراقویونلو شکست خورده بود، این بار از اوزون حسن شکست خورد و کشته شد. به این ترتیب قلمرو حکومت اوزون حسن از خراسان و خلیج فارس، در شرق، تا آناتولی و متصرفات عثمانی، در غرب، کشیده شد.^{۱۲}

۲- برخورد اوزون حسن با عثمانیان

تلاشهای اوزون حسن در گسترش مرزهای شمالی‌اش موجب شد او با ارمنیان و گرجیان در ناحیه قفقاز درگیر شود و از سویی در جهت غرب نیز اقدامات او سرانجام به جنگ با سلطان محمد فاتح منتهی گشت. علت به‌وجود آمدن این خصومت را می‌توان تلاشهای امپراتور عثمانی برای مطیع کردن غرب اروپا و جمهوری ونیز دانست. فتح قسطنطنیه و سقوط امپراتوری روم به دست عثمانیان اروپاییان را وحشت‌زده کرده بود و امید دولتهای مسیحی به اینکه بتوانند به تنهایی در برابر دشمن خطرناکی چون سلطان محمد فاتح مقاومت کنند، بیهوده بود. بنابراین در سال ۸۵۷ق، پاپ کالیکست سوم (Calicest III) یکی از راهبان «فرانسسکن» (Franciscain) به نام لودویکو دابولونیا (Ludovico da Boulonia) را به طرابوزان و گرجستان فرستاد تا امرای آن نواحی را علیه ترکان عثمانی تحریک کند. هدف پاپ ایجاد کانونهای درگیری در شرق بود تا از این طریق از فشار ترکان بر اروپا (غرب) بکاهد. این راهب در بازگشت از ماموریت خود نزد اوزون حسن رفت و او را از نظرهای داودشاه،^{۱۳} نایب‌السلطنه طرابوزان،

آگاه ساخت. داودشاه که فکر می‌کرد اوزون حسن به تنهایی قادر نیست با عثمانی مقابله کند، کوشید همه قبایل و ملل میان قفقاز و دجله را به مبارزه با عثمانیان تشویق کند.^{۱۴}

اوزون حسن نیز به تشویق همسرش دسپیناخاتون، دختر کالیوآنس امپراتور طرابوزان، که او را به کمک به هم‌کیشان خود و جنگ با عثمانی ترغیب می‌کرد، حاضر شد نمایندگی به شهر رم و دربار پاپ بفرستد. سرانجام در زمستان سال ۸۶۴ق نمایندگانی از کلیه این متحدان آینده به دربار پاپ فرستاده شدند. این نمایندگان که مذاکرات متعددشان چندین بار و در چند نوبت در فاصله‌های مختلف انجام گرفت، در این تصمیم متحد شدند که همگی، به‌طور همزمان، با عثمانی که دشمن مسیحیت است، جنگ کنند؛ به این شرط که همزمان با لشکرکشی آنها مغرب‌زمین نیز به این امر اقدام کند و عثمانی از دو سو درگیر جنگ شود.

از سوی دیگر، داودشاه با اعزام سفیری نزد اوزون حسن از وی خواست با توسل به اقدامات سیاسی، سلطان محمد فاتح را از مطالبه سالانه سه‌هزار سکه طلا منصرف کند. اوزون حسن این تقاضا را پذیرفت. علاوه بر این او خود خواهان آن بود که سلطان عثمانی کاپادوکیه را - که به‌عنوان جهیزیه همسرش از پادشاه طرابوزان گرفته بود - بازگرداند. اوزون حسن فکر می‌کرد به این ترتیب می‌توان به بخشی از خواسته‌های خود برسد، اما اشتباه می‌کرد و پاسخ سلطان محمد فاتح این بود که خود شخصا خواهد آمد و موضوع باج را حل خواهد کرد.

سلطان محمد فاتح، سرانجام توانست «سینوب» را تصرف کند و آخرین سلسله امرای طرابوزان را در آسیای صغیر که آشکارا تحت حمایت اوزون حسن بودند، براندازد.^{۱۵} اما اوزون حسن پس از درهم‌شکستن قراقویونلوها فرمانروای بزرگ شرق شد و تقریباً بر تمام ایران، ارمنستان و بین‌النهرین فرمان می‌راند (بجز خراسان).^{۱۶}

۳- رابطه اوزون حسن با دولت بیزانس

با وجود پایان جنگهای صلیبی، در علاقه اروپاییان به داشتن روابط تجاری با مشرق‌زمین تغییری ایجاد نشد و حتی در این دوره بر فعالیت بازرگانی میان شهرهای ایتالیایی و نیز جنوا و سواحل دریای مدیترانه و سیاه افزوده شد و سوریه، ایران و عراق هنوز راههای اصلی تجارت شرق محسوب می‌شد. اما با ظهور امپراتوری عثمانی خطری جدی در برابر فعالیت تجاری و همچنین مسائل سیاسی اروپا به‌وجود آمد و از آنجاکه دولتهای مسیحی به تنهایی نمی‌توانستند در برابر این خطر عظیم مقاومت کنند، برای مقابله با این تهدید در جستجوی متحدانی بودند.

در میان دولتهای مسیحی اروپا، اهمیت دولت ونیز به دلیل روابط تجاری‌اش با شرق، با محوریت

**تاسیس حکومت شیعی
در قلب امپراتوری اسلامی
عثمانی به نفع اروپا نیز بود،
زیرا جنگ میان صفویان و
ترکان می‌توانست بخشی
از فشار عثمانی بر اروپا را
کاهش دهد. اروپا هیاتهای
سیاسی، مذهبی و تجاری به
ایران اعزام می‌کرد و وعده و
وعیدهای توخالی به شاهان
صفوی می‌داد**

**اروپا به‌عنوان بازیگری
ماهر کوشش می‌کرد بین
ایران و عثمانی موازنه
قدرت را برقرار کند؛ پیروزی
شاه‌عباس بر عثمانی و
بازپس‌گیری سرزمینهای
از دست‌رفته از یک طرف
و پیروزی شاه‌عباس با
مساعدت انگلیسیها بر
پرتغالیها و استقرار انگلیس
به جای پرتغال در خلیج فارس
از سوی دیگر، ایجاد نوعی
تعادل قدرت بود**

مدیترانه، بیشتر بود. ونیزیها قبلا تلاش کردند مجارستان و لهستان را که در مسیر تجاوزات بعدی عثمانی بودند، علیه عثمانیان با خود همراه کنند، ولی این دولت‌ها پیشنهاد ونیز را رد کردند. ونیزیها پس از ناامیدی از دولت‌های اروپایی متوجه اوزون حسن شدند، زیرا اوزون حسن در نتیجه ازدواج با شاهزاده خانم دسیینا محبوبیتی در اروپا کسب کرده بود. بنابراین ونیزیها سفرایی به دربار اوزون حسن اعزام کردند. اوزون حسن زمانی که سلطان محمد فاتح مشغول سرکوب شورش‌های داخلی بود، از فرصت استفاده کرد، به خاک عثمانی وارد شد، شهرهای آماسیه و توقات را غارت کرد و شهر قویلو حصار، در مرز مشترک قلمرو خود و عثمانی، را فتح نمود. اما سلطان محمد پس از آنکه شورش‌های داخلی را سرکوب کرد، به سراغ اوزون حسن رفت و او که توان مقابله با سلطان را نداشت، هیاتی تحت ریاست مادرش، ساراخاتون، برای مصالحه به خدمت سلطان محمد فرستاد.^{۱۷}

در این زمان، ونیزیها که خود قبلا در جنگ با عثمانی‌ها، بر سر بندر «پلویونز»، شکست خورده بودند،^{۱۸} سفیری به نام کاترینو زنو (Cathrino Zeno) را به تبریز فرستادند تا با اوزون حسن مذاکره کند (۸۷۶ ق). اوزون حسن با اصل پیشنهاد که حمله به عثمانی بود، موافقت کرد و متقابلا سفیری به نام حاج محمد را همراه کاترینو به ونیز فرستاد تا حمایت دولت‌های اروپایی را در جنگ با عثمانی جلب نماید. اوزون حسن از ونیزیها توپ و دیگر ادوات جنگی تقاضا کرد و همچنین خواستار این بود که آنها همزمان از طریق دریا به قسطنطنیه و مصر حمله کنند.

ونیزیها دوپست تفنگدار و افسر را با شش توپ بزرگ، ششصد طیانچه و مقدار زیادی تفنگ و مهمات از طریق دریا برای اوزون حسن فرستادند. اما این محموله تسلیحاتی فقط تا جزیره قبرس آمد، زیرا در این جزیره ونیزیها با عثمانی درگیر جنگ بودند و به همین دلیل کشتی‌های عثمانی این محموله را توقیف کردند.^{۱۹}

اندک زمانی بعد، عثمانیها از روابط پنهان اوزون حسن و ونیزیها آگاه شدند. به همین دلیل سلطان محمد در سال ۸۷۷ ق به قصد سرکوب کردن اوزون حسن به آسیای صغیر لشکرکشی کرد. در آغاز حمله، اوزون حسن توانست ترکان را شکست دهد. اما هنگامی که سپاه عثمانی به سوی طرابوزان عقب‌نشینی کرد، اوزون حسن آنان را تعقیب نمود، اما در ارزنجان با نظامیان بیشتر عثمانی روبرو شد و این بار شکست خورد.

اوزون حسن که از بی‌اعتنایی دولت‌های اروپایی و حتی ونیزیها شدیداً عصبانی بود، با سردی سفرای لهستان و مجارستان را از دربارش مرخص کرد. او کاترینو زنو را با نامه‌هایی به دربارهای اروپایی فرستاد و با گله‌مندی اعلام کرد که وی به تحریک پادشاهان اروپا به جنگ با عثمانی اقدام کرده است. اوزون حسن

بار دیگر از آنان خواست تا جنگی در اروپا علیه عثمانیان آغاز کنند، ولی هیچ‌گاه این آرزویش عملی نشد.^{۲۰} (همچنان که در زمان صفویان تحقق نیافت.) پس از این شکست اوزون حسن گرفتار شورش‌های داخلی از جمله طغیان برادرش اویس شد و در سال ۸۸۲ ق فوت کرد.

پیروزی سلطان محمد بر اوزون حسن دو نتیجه داشت: اول اینکه ونیزیها فهمیدند که قادر نیستند با باب عالی بجنگند و به صلحی با عثمانی تن دادند که چندان شرافتمندانه نبود، زیرا پایگاههای تجاری خود را، از جمله آلبانی، قبرس و سایر بنادر مدیترانه شرقی، به عثمانی واگذار کردند و این صلح پایان ماجراجویی‌های دریایی ونیزیها بود. دوم اینکه پس از اوزون حسن قلمرو آق‌قویونلوها شدیداً دچار هرج و مرج شد و زمینه ظهور قدرت صفویان فراهم آمد.

تشکیل دولت صفوی

ظهور دولت صفوی یکی از وقایع مهم تاریخ ایران است، زیرا پس از اسلام نخستین دولت قدرتمند و متمرکزی که ترکیبی از دیانت و سیاست بود، در ایران تاسیس شد.

شاه اسماعیل به‌خوبی درک کرد که در ایران به دلیل تکثر قدرتهای محلی و اقوام گوناگون و شکلی از نظام ملوک‌الطوایفی امکان تمرکز قدرت وجود ندارد، مگر اینکه با اعمال یک سیاست مذهبی بتوان به نوعی وحدت ملی دست یافت. این هدف بالاخره با یک رفتار سیاسی خشونت‌آمیز تحقق یافت.

صفویه مثل بمبی بود که منفجر شد و پیرامون خود را تخریب کرد تا فضا را برای استقرار دولتی جدید با مذهبی نو فراهم کند، ولی نقاط دورافتاده همچنان دست‌نخورده باقی ماندند. صفویان در ایالات شمالی و مرکزی به هدف خود دست یافتند، ولی گروهی از قومینها در حاشیه مرزهای ایران با مذهبی متفاوت از مذهب دولتی به حیات خود ادامه دادند و این میراثی بود که صفویان به‌عنوان کانون همیشه بحرانی برای دولت‌های آینده باقی گذاشتند.

البته در آن زمان به دلیل غلبه دیانت بر علقه ملیت، تامین وحدت و استقلال سیاسی ایران جز از طریق ایجاد مذهبی مستقل امکان‌پذیر نبود. چه‌بسا اگر ایرانیان به ادامه مذهب غالب می‌پرداختند، کشورشان در زمره متصرفات عثمانی درمی‌آمد.

در طی فرمانروایی صفویان، تعرضات و تجاوزهایی که عثمانی علیه ایران مرتکب می‌شد، دلایل مذهبی داشت. در عصر صفویه ایران در کانون مثلث تحریک و تهدید قرار داشت، مثلی از قدرتهای مذهبی متفاوت از مذهب صفویان که عبارت بودند از عثمانیان، ازبکان و مغولان هند. این وضعیت هم برای اعمال قدرت صفویان سخت بود و هم هزینه سنگینی را بر این حکومت تحمیل می‌کرد.

آنچه اهمیت داشت این بود که همه حکومت‌های

منطقه (مثلث و کانونش) مسلمان بودند، اما نگرش‌های متفاوت به دین و تعصبات شدید، آنان را به جان هم انداخته بود و به جای آنکه این قدرت در داخل صرف عمران و آبادی و در خارج موجب جهانی‌شدن اسلام شود، صرف سرکوب یکدیگر شد و مسلماً مسیحیان اروپا بودند که از کشت و کشتار مسلمانان به دست خود لذت می‌بردند، زیرا نتیجه این شد که هند به دست انگلیس، آسیای مرکزی (ازبکان) به تصرف روسیه و عثمانی دو قرن وجه‌المصلحه مراعات و رقابتهای اروپاییان قرار گرفت و بالاخره تجزیه شد. جنگهای متوالی و طولانی میان صفویان و عثمانیان غالباً با تحریک صفویان اتفاق می‌افتاد، زیرا صفویه با به‌راه‌انداختن جنگ با یک دشمن دینی میانی مشروعیت خود را تحکیم می‌کرد، بر قدرت و افتخار خود برای ادامه حکومت می‌افزود و نیز در پناه جنگ سرکشی‌های داخل را سرکوب می‌کرد. شکست چالدران نتیجه تحریکات مذهبی شاه اسماعیل در داخل خاک عثمانی و ماحصل علائق نظامی قزلباشها بود که بقا و حقانیت خود را در به‌راه‌انداختن جنگ احساس می‌کردند. عثمانی پس از گذشت مدت‌زمانی از تاسیس دولت صفوی، به‌خصوص بعد از جنگ چالدران، گویا سیاست تغییر مذهب در ایران را به نفع تصرف اهدافی بزرگ‌تر در اروپا رها کرد، هدف اصلی عثمانی ایران نبود، بلکه او به‌عنوان یکی از قدرتهای بزرگ آن زمان، اهداف خود را در امپراتوری‌هایی مثل اتریش، فرانسه، روسیه در اروپا جستجو می‌کرد.

در جنگ میان اتریش (خانواده هابسبورگ) و فرانسه (فرانسوای اول) در سال ۱۵۳۵، فرانسه شکست خورد و فرانسوای اول اسیر گشت. متعاقب آن فرانسه علیه اتریش که دشمن سنتی و منطقه‌ای عثمانی بود، به باب عالی نزدیک شد و اتحاد نظامی علیه اتریش بین دو کشور امضا گردید. ناوگان نظامی عثمانی برای کمک به فرانسه تا بندر مارسی پیش رفت. بعید است چنین دولتی اهداف خود را به ایران محدود کرده باشد؛ دولتی که بخش وسیعی از اروپای شرقی را به تصرف خود درآورده و کل اروپا را دچار وحشت کرده بود.

اما تاسیس حکومت شیعی در قلب امپراتوری اسلامی عثمانی به نفع اروپا نیز بود، زیرا جنگ میان صفویان و ترکان می‌توانست بخشی از فشار عثمانی بر اروپا را کاهش دهد. اروپا هیات‌های سیاسی، مذهبی و تجاری به ایران اعزام می‌کرد و وعده و وعیدهای توخالی به شاهان صفوی می‌داد. این اعمال ظاهراً از نزدیکی اروپا به ایران حکایت می‌کرد و به علاوه نوعی مانور قدرت در برابر عثمانی بود؛ اگر عثمانی اروپا را تهدید کند، اروپا نیز به تقویت ایران دست خواهد زد، در ضمن اروپا از این طریق از بازار تجاری ایران بهره‌مند می‌شد. اروپا به‌عنوان بازیگری ماهر کوشش می‌کرد بین ایران و عثمانی موازنه قدرت را برقرار کند؛ پیروزی شاه‌عباس بر عثمانی



شاه اسماعیل اول

و بازیس‌گیری سرزمینهای از دست‌رفته از یک طرف و پیروزی شاه‌عباس با مساعدت انگلیسیها بر پرتغالیها و استقرار انگلیس به جای پرتغال در خلیج فارس از سوی دیگر، ایجاد نوعی تعادل قدرت بود.

اروپا حاضر نبود برای تحت فشار قرار دادن عثمانی، ایران را تقویت کند، زیرا در این صورت ایران در آینده به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل می‌شد. انگلیس از این سیاست حمایت می‌کرد، زیرا یک ایران قدرتمند می‌توانست تهدیدی برای هند باشد. به همین دلیل هیچ‌گاه هیچ کشور اروپایی حاضر نشد با ایران قرارداد نظامی جدی امضا کند. همین سیاست در دوره قاجار نیز تداوم یافت.

در سال ۹۱۶ ق. شاه اسماعیل اندیشه نزدیکی و اتحاد با اروپا علیه عثمانی را در مذاکره با آلفونسو دو آلبوکرک در پیش گرفت. شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران باعث شد او از این سیاست ناامید شود. پس از شاه اسماعیل، با انعقاد قرارداد آماسیه در سال ۹۶۲ ق. بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان، ایران سیاست نزدیکی به اروپا را شکست خورده تلقی کرد و به نوعی اطاعت از عثمانی را پذیرفت. در زمان شاه‌عباس، یکبار دیگر این سیاست احیا و تعقیب شد، ولی باز هم نتیجه‌ای نداشت. احتمالاً شاه‌عباس پی برده بود که اروپا از مسلح کردن ایران طفره می‌رود، ولی دلیل آن را متوجه نمی‌شد.

سیاست خارجی شاه اسماعیل

تسلط عثمانی بر شهر بندری قسطنطنیه اهمیت بیشتری از سقوط امپراتوری روم شرقی داشت، زیرا از یک سو امپراتوری خشن اسلامی به عنوان حلقه واسطه شرق و غرب بر این شهر حاکم شد، به طوری که عثمانی در بالکان، غرب آسیا در سواحل مدیترانه، و شمال آفریقا دیوارهای متشکل از متصرفات خود کشید و کلیه روابط میان اروپا و سرزمین‌های اسلامی را (به جز ایران) تحت کنترل خود درآورد.^{۲۳}

در حقیقت عثمانی سرزمینهای اسلامی را به نوعی ایزولاسیون سیاسی، تجاری و تعصب شدید مذهبی دچار کرد. این امر یکی از دلایلی بود که باعث شد رکود و فطرت بر سرزمین‌های اسلامی حاکم شود، زیرا جنگ‌های مذهبی و منازعات فرقه‌ای گسترش یافت، در حالی که قبلاً روابط تجاری میان سرزمینهای اسلامی و اروپا از رونق برخوردار بود و مردمی که سرگرم تجارت بودند کمتر خود را اسیر تشنجات مذهبی و قومی می‌کردند. این عمل عثمانی خیانت بزرگی به جهان اسلام بود. مضافاً اینکه به دلیل ورود ترکان به اروپا و رفتار خشنی که با مسیحیان داشتند، اروپا مدت‌ها در مورد احکام و مبانی اسلام براساس رفتار ترکان با مسیحیان اروپای شرقی قضاوت می‌کرد. دشمنی اسلام و مسیحیت که از جنگ‌های صلیبی شکل گرفته بود، با اقدامات غیراسلامی عثمانیان در اروپا شدت گرفت.

نداشت. سلطان عثمانی، بایزید دوم، به منظور کاهش خصومت میان دو دولت، در سال ۹۱۰ ق. سفیری به نام محمد چاوش را برای عرض تبریک پیروزیهای شاه اسماعیل و استقرار دولت صفوی به تبریز فرستاد. سفیر از شاه خواست از ظلم و ستم به اهل سنت بپرهیزد. شاه ظاهراً تقاضای محمد چاوش را پذیرفت. ولی به سیاست آزار ستیان ادامه داد. سلطان عثمانی نیز متقابلاً از سفر زائران ایرانی به عراق جلوگیری کرد. شاه اسماعیل با فرستادن سفیری به استانبول (۹۱۲ ق) اجازه سفر مجدد زائران را اخذ کرد. اما زمانی که شاه، شبیک‌خان ازبک را کشت، بایزید به علت اشتراک مذهب و روابط دوستانه‌ای که با او داشت، از این عمل رنجیده‌خاطر شد. در همین حال، شاه اسماعیل صوفیان و مریدان خود را به قتل سنیان قلمروی عثمانی تحریک کرد.^{۲۴} شیعیان آسیای صغیر به تشویق و هزینه شاه اسماعیل و تحت رهبری فردی به نام شاه‌قلی در این منطقه دست به شورش زدند. این درحالی بود که بایزید دوم در داخل با مشکلاتی روبرو بود.^{۲۵}

هر دو دولت صفوی و عثمانی براساس مذهب تاسیس و تشکیل شده بودند، هرکدام بر حقانیت خود تاکید داشتند و از همان ابتدا خشم، نفرت و دشمنی بر روابط آنان حاکم بود. شاه اسماعیل دولت خود را به کمک قبایل قزلباش تشکیل داد. این قبایل از آسیای صغیر به ایران آمده بودند و از شاه به عنوان مرشد بزرگ و ظل‌الله اطاعت می‌کردند. دولت عثمانی که متعصبانه از مذهب حنفی حمایت می‌کرد، با علویان آسیای صغیر رفتاری ستمگرانه داشت و گروهی از آنان را مجبور کرد به ایران مهاجرت کنند. البته عده‌ای از علویان در آسیای صغیر باقی ماندند و رابطه خود را با دولت صفوی حفظ کردند. برای رهبری آنان در هر ناحیه، افرادی از ایران فرستاده می‌شدند که «خلیفه» نام داشتند. در سالهای اولیه تشکیل دولت صفوی، صدها نفر از این خلیفه‌ها اوامر مرشد بزرگ را در درون امپراتوری عثمانی اجرا می‌کردند و خواب راحت را از چشم زمامداران آن دولت ربوده بودند.^{۲۶} شاه اسماعیل در ایران با اهل سنت رفتار خوشایندی

شاه‌اسماعیل، پس از گسترش دامنه تحریکات خود علیه عثمانی، چون جنگ با عثمانی را قریبالوقوع می‌دانست، سفرایی به دربار سلطان مصر و پادشاه گرجستان فرستاد و از آنان خواست با سپاهی مشترک به ترکان حمله کنند. از اقبال بد شاه‌اسماعیل، در این زمان، سلطان سلیم، یکی از سلاطین قدرتمند عثمانی، به جای پایزید به حکومت رسید. شاه‌اسماعیل ضمن ارسال هدایایی برای او اتمام حجت جنگ را کرد، ضمناً سفیری را نیز به دربار و نیز فرستاد تا خواستار این شود که دولت ونیز، هم‌زمان با حمله زمینی صفویان به خاک عثمانی، از طریق دریا به عثمانیان حمله کند.

سلطان سلیم با صدور فرمان بسیج عمومی و انعقاد پیمانهای صلح با دولتهای اروپایی و اخذ فتوا از شیخ‌الاسلام استانبول برای قتل عام شیعیان آسیای صغیر و اعزام هیاتهایی به ترکستان برای آماده‌سازی ازبکان و حمله هم‌زمان به ایران، زمینه را برای جنگ علیه شاه‌اسماعیل کاملاً فراهم کرد.^{۲۶}

البته شاه‌اسماعیل هم شورشهایی در خاک عثمانی ترتیب داد و ضمناً سفرایی به دربارهای مجارستان و لهستان فرستاد تا هم‌زمان به خاک عثمانی حمله کنند. اما هیچ کدام از تقاضاهای همکاری برآورده نشد. زمان برای شاه بسیار تنگ و محدود بود و سلطان سلیم هم با تمام قوا می‌خواست یکبار و برای همیشه جلوی تحریکات شاه ایران را بگیرد. آنچه سلطان عثمانی و پیروان مذهب تسنن را خشمگین کرد، صدور فرمان شاه‌اسماعیل دایر بر لمن سه خلیفه اول راشدین در ملاءعام بود که با روش خشونت‌آمیزی متأسفانه به صورت سنت در میان توده رواج یافت.

سرانجام سلطان سلیم در سال ۹۲۰ ق. با سپاهی عظیم عازم ایران شد. بین راه پیامهایی میان دو سلطان ردوبدل شد که حاکی از تهدید و توهین و رجزخوانی بود. بالاخره در دشت چالدران،^{۲۷} نزدیکی شهر خوی، جنگی بین طرفین اتفاق افتاد و به شکست

شاه صفوی منجر شد. سلطان سلیم پس از هشت روز اقامت در تبریز، چون آثار شورش در سپاهش آشکار شده بود، به استانبول مراجعت کرد.^{۲۸}

پرتغالیها در خلیج فارس

در سال ۸۹۳ ق. از سواحل خلیج فارس به شاه‌اسماعیل خبر رسید که گروهی پرتغالی با کشتی‌های جنگی به حدود لار و جزیره هرمز وارد شده و با حاکم هرمز پیمان بسته و آنجا را زیر نفوذ خود درآورده‌اند. هرمز بزرگ‌ترین مرکز تجارت بین ایران، عراق، هند و آفریقا بود. شاه‌اسماعیل، به دلیل فقدان نیروی دریایی و درگیری با ازبکان، حضور پرتغالیها را نادیده گرفت، ولی برای اثبات قدرت خود بر این منطقه باج و خراج سالانه را از حاکم مطالبه کرد که با مخالفت آلبوکرک روبرو شد. در مقابل، این ماجراجوی خشن پرتغالی اظهار آمادگی کرد تا به شاه در جنگ با عثمانی کمک کند. در سال ۹۲۱ ق. (یک‌سال پس از شکست چالدران) قراردادی میان شاه و آلبوکرک امضا شد تا سپاهیان ایران با مساعدت نیروی دریایی پرتغال به بحرین و قطیف لشکرکشی کنند و دو دولت مقدمات حمله به عثمانی را نیز فراهم آورند. در مقابل ایران از جزیره هرمز چشم پوشید و موافقت کرد امیر آن جزیره تابع پرتغال باشد.^{۲۹}

چندماه پس از این قرارداد، آلبوکرک درگذشت و اجرای قرارداد مسکوت ماند و پرتغالیها حدود یک قرن در خلیج فارس باقی ماندند. یکی از نتایج قرارداد واگذاری تعدادی از وسایل جنگی جدید از سوی پرتغال به ایران بود. پرتغالی‌ها پذیرفته بودند که نحوه کاربرد آنها را نیز به ایرانیان آموزش دهند. همین موضوع باعث شد عثمانیان با پرتغالی‌ها خصومت پیدا کنند.^{۳۰}

روابط ایران و آلمان

در سال ۹۲۹ ق. و در دوره شاه‌اسماعیل، نخستین

تماس بین ایران و آلمان برقرار شد. شاه تمام تلاش خود را برای به‌دست آوردن متحد اروپایی و خرید اسلحه برای جنگ با عثمانی و جبران حیثیت از دست‌رفته به‌کار برد، ولی هیچ‌گاه به نتیجه نرسید.

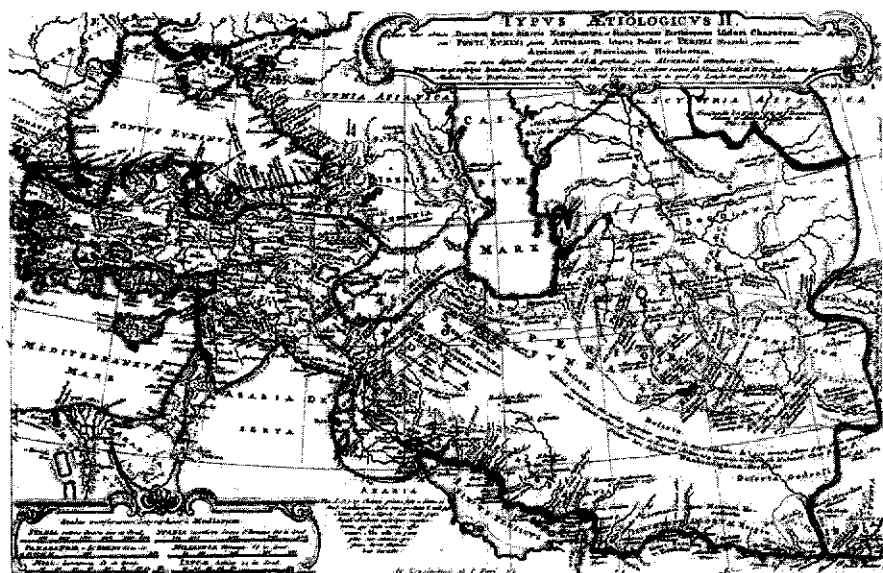
یک‌سال پس از جنگ چالدران، پادشاه مجارستان، لودویک دوم (Loudevic II)، راهبی به‌نام پطروس دومونت لیبانو (Petros de Mont Libano) را با نامه‌ای روانه ایران کرد. وی پس از بازگشت نامه‌ای از طرف شاه برای امپراتور آلمان، شارل پنجم (شارل کن)، برد. شاه در این نامه، پیشنهاد حمله هم‌زمان آلمان از شمال و ایران از جنوب به عثمانی را مطرح کرد. از آنجاکه در آن زمان شارل کن با فرانسه در حال جنگ بود، شاه‌اسماعیل به این نکته نیز اشاره کرد که جنگ میان امپراتوران اروپا موجب جسارت و قدرت بیشتر سلطان خواهد شد. شارل به شاه اعلام کرد که نقشه مسیر حمله به عثمانی را تهیه کند تا متفقاً جنگ علیه عثمانی را آغاز کنند.

پاسخ شارل کن زمانی به ایران رسید که شاه‌اسماعیل فوت کرده بود و شاه‌طهماسب نیز پاسخی به آن نداد.^{۳۱} هیچ‌گونه امکانی وجود نداشت که او لا شارل کن با شاه‌اسماعیل قرارداد امضا کند، ثانیاً هیچ‌گاه شارل خود را اسیر آرزوهای شاه نمی‌کرد، ثالثاً با توجه به مسدود بودن مسیر و قرار گرفتن عثمانی در وسط راه ارتباطی ایران و اروپا امکان کمک‌رسانی به ایران وجود نداشت و رابعاً شارل نمی‌خواست به‌خاطر ایران، عثمانی را به‌عنوان یک قدرت بزرگ علیه خود خشمگین کند. زیرا عثمانی از مجارستان گذشته و امپراتوری بزرگ شارل را تهدید کرده بود. شارل قصد داشت، با نمایش نزدیک شدن به ایران، عثمانی را تحت فشار قرار دهد که این اقدام نیز بی‌اثر بود. زیرا عثمانی به تنهایی قادر بود ایران را شکست دهد، ولی برای ایران پیروزی بر عثمانی مقدور نبود.

شاه‌طهماسب و عثمانی

پس از سلطان سلیم، سلطان سلیمان قانونی به امپراتوری رسید. وی موفق شد پیروزیهایی در اروپا به‌دست آورد. او سرانجام در سال ۹۴۰ ق. پیمان صلحی با اتریش - مجارستان امضا کرد. در مدتی که سلیمان مشغول جنگ در اروپا بود، شیعیان آسیای صغیر به تحریک قزلباشها شورشها و ناآرامی‌هایی در خاک عثمانی ایجاد کردند. در پی این اقدام سلطان سلیمان تصمیم گرفت به ایران لشکرکشی کند. بنابراین او ابتدا جاسوسانی به ترکستان و ماوراءالنهر فرستاد تا از وضع ازبکان و ترکان ترکستان اطلاعاتی به‌دست آورند و آنها را به حمله از سه طرف به ایران ترغیب کنند.

در سال ۹۴۰ ق. عثمانیان به ایران حمله کردند و بخش وسیعی از شمال غرب کشور را تصرف نمودند. القاص میرزا، برادر شاه‌طهماسب، به عثمانی پناهنده شد و بهانه جنگ دیگر را فراهم آورد. بالاخره سلیمان چهار بار به ایران لشکرکشی کرد. در این



دوره، عثمانی در اوج پیروزی و قدرت در اروپا بود و مجارستان و بخشی از لهستان را تصرف کرده و تا پنجاه کیلومتری دروازه شهر وین پیشرفته بود. در حمله‌های مکرر عثمانی، شاه‌طهماسب با آتش‌زدن مزارع، تخریب راهها و منابع آب و غذا، دستور عقب‌نشینی می‌داد، چون توان مقابله با سلیمان را نداشت. سرانجام شاه ایران در سال ۹۶۲ ق به امضای قرارداد معروف «آماسیه» تن داد. در سال ۹۶۷ ق بایزید، پسر سلیمان، به ایران پناهنده شد و یکبار دیگر خطر جنگ بالا گرفت. اما به دستور باب عالی و با حضور هیات اعزامی از استانبول شاهزاده عثمانی را در قزوین کشتند.

در این موقع سفیر ونیز برای ترغیب شاه‌طهماسب به حمله به ترکان وارد قزوین شد، ولی شاه پاسخ منفی داد. این در حالی بود که هم‌زمان ترکان در اروپا با شکست‌هایی روبرو شده بودند، اما شاه از درگیر کردن خود در مخاصمات عثمانی و اروپا خودداری کرد. فرزند او، اسماعیل دوم که در آتش انتقام از ترکان می‌سوخت، بارها باعث تحریکاتی علیه عثمانی شد تا جنگی دیگر را به راه اندازد، اما به دستور شاه‌طهماسب، زندانی شد. صلح آماسیه بیست‌سال صلح را میان دو طرف برقرار کرد.

شاه‌طهماسب و انگلیس

در زمان حکومت شاه‌طهماسب برای نخستین بار روابط تجاری بین ایران و بریتانیا برقرار شد. نخستین سفیر انگلیس، آنتونی جینکینسون (Antonie Jinkinson) رئیس شرکت «مسکوی»^{۳۳} به ایران آمد. او از سوی ملکه الیزابت اول (Elizabeth I) ماموریت داشت که راه تجارت با ایران را بگشاید. سفیر زمانی به قزوین رسید که طهماسب با سلیمان بر سر استرداد بایزید مشغول چانه‌زنی بود و توجهی به مسائل تجاری نداشت. آنتونی در این سفر موفقیتی به دست نیاورد، اما توانست مقدمات سفر هیات تجاری بعدی را فراهم آورد. در سفر بعدی، شرکت مسکو موفق شد فرمانی از شاه طهماسب بگیرد که به موجب آن کارگزاران شرکت می‌توانستند بدون دادن عوارض، کالاهای خود را به ایران وارد و ابریشم خام را از آنجا صادر کنند، اما به دلیل رقابت شدید دلالهای عثمانی، ارمنی و ونیزی، انگلیس در زمینه تجارت با ایران موفقیت چندانی به دست نیاورد.^{۳۴}

در زمان سلطان محمد خدابنده، به‌ویژه در روابط خارجی اتفاق مهمی رخ نداد. منتها عثمانی از آشفتگی اوضاع داخلی ایران که ناشی از بحران جانشینی بود، استفاده کرد؛ سلطان مراد در سال ۹۹۳ ق تبریز را تصرف کرد و بر شهرهای شیروان، شماخی، بادکوبه و دربند نیز مسلط شد. خدابنده سبیری به نزد خلیفه فرستاد تا مفاد پیمان آماسیه را یادآوری کند. ازبکان نیز از درگیری عثمانی با ایران استفاده کردند و هرات را اشغال نمودند.^{۳۵}

ضعف حکومت در ایران کاملا به زیان اروپاییان بود، زیرا عثمانی با خاطری آسوده اروپا را تحت فشار قرار می‌داد. در این زمان پاپ به «گراندوک مسکو» (Grand Duc Moscovich) و کاردینال لهستان نامه‌های رمزی نوشت و از آنان خواست در برابر عثمانی به ایران کمک کنند. میان دربار قزوین (پایتخت صفویان) و واتیکان سفرایی مبادله شد و پاپ تعهد کرد تا زمانی که شاه ایران با عثمانی در حال جنگ است، هرساله صد هزار سکه سلطانی به او کمک کند. سلطان محمد خدابنده حتی شش‌هزار قیضه تفنگ و پانزده تا بیست عراده توپ صحرایی از پاپ تقاضا کرد، ولی شواهدی دال بر عملی شدن این تقاضا وجود ندارد. در این دوره مذاکرات ایران و دولت‌های اروپایی و اعزام سفیر از هر دو طرف نسبتا وسعت پیدا کرد، ولی نتیجه عملی نداشت. این درحالی بود که عثمانی نیز هر روز اروپا را با تهدیدی جدید روبرو می‌کرد.

شاه‌عباس اول و عثمانی

زمانی که استقلال و موجودیت ایران در معرض نابودی قرار داشت، شاه‌عباس کبیر قدرت را به دست گرفت. او پس از سرکوب مدعیان حکومت و ساماندهی اوضاع داخلی، روابط سیاسی ایران را با کشورهای خارجی گسترش داد و تمام توان خود را در جهت نزدیکی سیاسی — نظامی با اروپا علیه عثمانی به کار برد تا این دشمن قدرتمند را شکست دهد. اما او نیز هیچ‌گاه به این آرزو نرسید.

شاه‌عباس در سیاست خارجی متوجه شد که به تنهایی قادر نیست هم‌زمان با عثمانی و ازبکان جنگ کند، لذا به جانب مغولها علیه ازبکان و به طرف روسها در مقابل عثمانی رفت. شاه به خوبی این سیاست را طراحی کرد. اما از جانب هند پاسخ مساعد دریافت نکرد و روسیه نیز تاحدودی اظهار تمایل کرد، ولی چون خود در مثلث بحران بالکان (روسیه، اتریش، عثمانی) درگیر بود، نمی‌توانست با ظرفیت کامل در کنار صفویه باشد.

شاه‌عباس نخستین هیات دیپلماتیک ایران را به دربار تزار فرستاد. تزار استقرار دائمی سفیر را در دربارهای دو کشور خواستار شد و از دولت ایران خواست که یک اتحاد سه‌جانبه میان ایران، روسیه و آلمان امضا شود، زیرا رودلف دوم (Rodolph II)، امپراتور آلمان، نیز از تهدیدهای عثمانی شدیداً نگران بود. در همین زمان نخستین هیات دیپلماتیک ایرانی عازم آلمان شد.^{۳۶} این هیات تحت رهبری حسین علی‌بیک در سال ۱۰۰۷ ق به دربار رودلف رفت.^{۳۷}

در همین زمان که شاه‌عباس مشغول مذاکره با روسیه و آلمان بود، عثمانی از این مذاکرات اطلاع یافت و به‌منظور نمایش قدرت و متنبه کردن ایران به ایران حمله کرد و مناطقی از شمال غربی ایران را تصرف نمود. شاه‌عباس که از همکاری جدی

در حقیقت عثمانی سرزمینهای اسلامی را به نوعی ایزولاسیون سیاسی، تجاری و تعصب شدید مذهبی دچار کرد. این امر یکی از دلایلی بود که باعث شد رکود و فطرت بر سرزمینهای اسلامی حاکم شود، زیرا جنگهای مذهبی و منازعات فرقه‌ای گسترش یافت

براساس سیاست کلی اروپا

در دوره صفوی، اروپاییان نمی‌خواستند با نزدیک شدن

به ایران خشم عثمانی را

موجب شوند، زیرا ایران از

جهت ژئواستراتژیک جایگاه

مهمی نداشت و خلیج فارس

به دلیل دوری به اروپا اهمیت

بالایی به دست نیاورده بود.

خلیج فارس در این دوره از

بابت مروراید اهمیت داشت،

ولی با شروع قرن بیستم و با

فوران نفت، به یک منطقه فوق

ژئواکونومیک تبدیل گردید

اروپاییان مایوس شده بود و از طرفی تاکنون نتوانسته بود قزلباشها را سرسوسمان دهد و قدرتشان را محدود کند، از عثمانی تقاضای صلح کرد. به این ترتیب قرارداد ۹۹۹ استانبول بین طرفین امضا شد و عثمانی همچنان بر مناطق متصرفی تسلط داشت.

شاه عباس در سال ۱۰۰۴ ق با لشکری منظم عازم خراسان شد و ازبکان را که هم مناطق شرقی را تهدید می‌کردند و هم با عثمانی رابطه داشتند، شکست داد.^{۳۷}

شاه عباس یا متوجه نشده بود که اروپاییان او را در مقابل عثمانی به بازی گرفته‌اند یا می‌دانست، ولی چاره‌ای نداشت. اگر راه ارتباط اروپاییان با ایران سهل بود، امکان داشت اروپا جبهه جدیدی علیه عثمانی بگشاید، ولی تقریباً هیچ راه امنی میان ایران و اروپا وجود نداشت.

اروپا قصد نداشت خود را درگیر خصومت‌های بی‌ارزش ایران و عثمانی کند. همچنان که عثمانی میل نداشت نیروی خود را به جنگ با ایران گرفتار کند، ولی از یک سو تحریکات قزلباشها در عثمانی، سلطان را مجبور می‌کرد به ایران حمله کند و از سوی دیگر عثمانی می‌خواست به اروپا بفهماند که ایران کشور قدرتمندی نیست که شما بخواهید روی آن سرمایه‌گذاری کنید و ما هرگاه تصمیم گرفته‌ایم، توانسته‌ایم ایران را تنبیه کنیم. از جانب دیگر مسیحیان نسبت به کشورهای اسلامی اطمینان سیاسی عمیقی نداشتند. در حمله مسلمانان به اروپا در سال ۷۱۱ م، در جنگ‌های صلیبی ۱۰۹۵ م و از همه مهم‌تر در ظلم و ستم ترکان مسلمان علیه مسیحیان بالکان، ثابت شد که نوعی خصومت عمیق میان مسیحیان و مسلمانان وجود دارد. بنابراین مسیحیان بر این اعتقاد بودند که کمک به ایران می‌تواند این کشور را در آینده به قدرتی علیه اروپا تبدیل کند. از سوی دیگر هر قدر جنگ و خونریزی میان مسلمانان ترک و صفوی رخ می‌داد، به نفع اروپا بود، زیرا هر دو دشمن مسیحیان بودند. هر چند شاه‌عباس کوشش کرد با اعطای امتیازات تجاری، آزادیهایی مذهبی و معافیهایی گمرکی به اروپاییان، نظر مثبت آنان را نسبت به ایران جلب کند، ولی فایده‌ای نداشت.

اروپا اگر می‌توانست با عثمانی کنار آید، این کار را می‌کرد، زیرا به نفع او بود. به همین دلیل به‌رغم اعلام تمایل رودلف دوم، امپراتور آلمان، به برقراری روابط نزدیکی با ایران علیه عثمانی، به مجرد اینکه عثمانی پیشنهاد آتش‌بس به آلمان را داد، رودلف پذیرفت و صلح میان طرفین برقرار شد و امپراتوری آلمان ایران را فراموش کرد؛ دقیقاً همان عملی که ناپلئون با ایران عصر فتح‌علی‌شاه کرد.

شاه عباس که از تاکتیک‌های سیاسی غافل بود، از آنتونیو دوگوا، سفیر اسپانیا در اصفهان، خواست با سفر به واتیکان از پاپ بخواهد که قرارداد صلح میان عثمانی و آلمان را لغو کند.

شاه‌عباس و انگلیس

شاه‌عباس از شکست مذاکرات با آلمان و پاپ نالامید نشد و جستجوی راه‌های اتحاد با سایر دولتهای اروپایی را ادامه داد. این بار انگلستان به دلیل استقلال دینی از کلیسای روم و نزدیکی ایران به هند و به‌عنوان بازیگر جدید در خلیج فارس به ایران نزدیک شد.

در پی رفتار خشن و ظلم و ستم پرتغالیان در منطقه خلیج فارس و شکایت مردم به شاه‌عباس از استعمارگران، شاه به الله‌وردیخان دستور داد بندر گمبرون را از تصرف آنان خارج کند. با وجود رابطه صمیمانه میان شاه‌عباس و فیلیپ سوم، پادشاه اسپانیا، شاه از وعده‌های دروغین او عصبانی بود و به‌رغم اصرار فیلیپ به اجازه در ماندگاری پرتغالیها در گمبرون، بالاخره در سال ۱۰۲۲ ق این بندر به‌دست ایرانیان افتاد.

با تشدید رقابت‌های انگلیس و پرتغال در حوزه اقیانوس هند و نیز شکست نیروی دریایی اسپانیا



در مقابل بریتانیا (نبرد آرمادی در سال ۱۵۸۸ م. در زمان فیلیپ دوم) و همچنین صلح شاه‌عباس با دولت عثمانی، دیگر زمان آن رسیده بود که ایران خود را از تسلط پرتغال برهاند. شاه‌عباس به امامقلی‌خان، بیگلربیگی فارس، دستور داد با تمام قوا به سواحل خلیج فارس برود و کشتی‌های پرتغال را توقیف کند. سپاه ایران ابتدا به راس‌الخیمه و قشم حمله کرد و سپس جزیره هرمز را محاصره نمود.

در اواخر سال ۱۰۲۹ ق ایران به انگلیسها پیشنهاد کرد علیه پرتغال متحد شوند. در سال بعد انگلیس به سواحل ایران رسید. بین ایران و هیات انگلیسی توافق شد که در صورت نبرد و پیروزی این تعهدات انجام شود: ۱- غنائم جنگی به‌طور تساوی بین ایران و انگلیس تقسیم شود ۲- قلعه هرمز با تمام تجهیزات به انگلیس واگذار شود ۳- درآمد گمرکی بین ایران و انگلیس تقسیم شود ۴- هزینه جنگ نیز به‌طور مساوی تأمین شود.

سرانجام در سال ۱۰۳۱ ق کشتی‌های انگلیس به طرف هرمز حرکت کردند و سپاه امامقلی نیز از خشکی حمله کرد. پرتغال تقاضای صلح کرد و بالاخره جزیره هرمز و قلعه از تصرف پرتغال آزاد شد.^{۳۸} انگلیس، به جای پرتغال، در قلعه هرمز پایگاه تجاری تأسیس کرد و تجارت خلیج فارس را در دست گرفت.

انگلیس به‌منظور تحکیم مبانی تجاری خود در ایران، دو تن از مستشاران نظامی خود را با نام‌های آنتولی شرلی (Antonie Sherlly) و ابروت شرلی (Robert Sherlly) با مقداری اسلحه سبک به خدمت شاه فرستاد. شاه‌عباس از این پیشامد برای نزدیکی به پادشاهان عیسوی استفاده کرد. ابتدا برای اعلام مراتب حق‌شناسی و اخلاص خود نسبت به این دو، آنتونی شرلی را با دست‌خطی از خود به دربار جیمز اول، پادشاه انگلستان، فرستاد تا راه‌های گسترش تجارت میان دو کشور را بررسی کنند. ایران تاکنون ابریشم خود را که کالای انحصاری در جهان بود، از طریق خاک عثمانی و به‌وسیله دلال‌های ترک، ارمنی و ونیزی به اروپا می‌فروخت. در صورت انعقاد قرارداد تجاری با انگلیس می‌توانست از این زمان به بعد این کالای ارزشمند و پرمشتری را با کشتی‌های انگلیسی و از طریق خلیج فارس به اروپا بفرستد. در این صورت عمال عثمانی از سود سرشاری محروم می‌شدند که از واسطگی تجارت ابریشم به‌دست می‌آوردند.

درواقع شاه‌عباس قصد داشت با دادن امتیازات سخاوتمندانه به انگلیس، سایر دولتهای اروپایی را به نزدیکی به ایران در مقابل عثمانی تشویق کند که باز این سیاست هم موفقیت‌آمیز نبود. انگلیس تا آنجا ایران را تسلیح کرد که آرزوهای شاه‌عباس را کنترل کند نه آنقدر که ایران به یک قدرت نظامی حتی در برابر عثمانی تبدیل شود.

انگلیس از این دوره تا جنگ جهانی اول دوگانگی نظامی خود را در مورد ایران و عثمانی همچنان ادامه داد. بریتانیا از نیمه دوم قرن نوزدهم استراتژی مهار را درخصوص عثمانی به‌کار بست. این کشور از یک سو عثمانی را تقویت می‌کرد برای اینکه بتواند در مقابل روسیه — که رقیب اروپایی لندن در سرزمینهای شرقی مثل ایران، افغانستان، چین و ترکستان بود — ایستادگی کند. به‌طوری‌که هرگاه روسیه در سرزمینهای یادشده انگلیس را تحت فشار قرار می‌داد، این کشور نیز عثمانی را علیه روسیه وارد یک جنگ ساختگی می‌کرد. از سوی دیگر بریتانیا همچنان نمی‌خواست عثمانی به یک قدرت منطقه‌ای به‌ویژه در خاورمیانه تبدیل شود، زیرا در این صورت، امکان دستیابی انگلیس به تجارت بصره و نفوذ در بازارهای عرب مشکل می‌شد. بریتانیا در مورد ایران نیز همین استراتژی دوپهلوی را به‌کار بست. براساس سیاست کلی اروپا در دوره صفوی، اروپاییان نمی‌خواستند با نزدیک‌شدن به ایران خشم عثمانی را موجب شوند، زیرا ایران از جهت ژئواستراتژیک جایگاه مهمی

نداشت و خلیج فارس به دلیل دوری به اروپا اهمیت بالایی به دست نیاورده بود. خلیج فارس در این دوره از بابت مروراید اهمیت داشت، ولی با شروع قرن بیستم و با فوران نفت، به یک منطقه فوق ژئواکونومیک تبدیل گردید.

استراتژی دوپهلوی انگلیس نیز در مورد ایران این بود که اولاً تمامیت ارضی و استقلال ایران را حفظ کند، به ویژه پس از استقرار کمپانی هند شرقی، انگلیس به هیچ وجه اجازه نمی داد ایران تجزیه شود، زیرا به دلیل نفوذ بیشتر روسیه در دربار و مناطق شمالی و میان نیروهای قزاق و احتمالاً آرزوی دستیابی روسیه به آبهای گرم خلیج فارس، تجزیه ایران به نفع روسیه بود. ثانیاً تجزیه ایران و واگذاری بخشهای جنوبی کشور به انگلیس به دلیل وجود منابع نفتی (در ماه مه ۱۹۰۸ م. نخستین چاه نفت خاورمیانه در مسجدسلیمان فوران کرد. این حادثه ناشی از قرارداد داری در سال ۱۹۰۱ م بود و انگلیس از آن بهره برداری می کرد) و تجارت خلیج فارس و به خصوص وجود هند، ترجیح می داد یک دولت مستقل در واسطگی هند و اروپا (به ویژه روسیه) وجود داشته باشد. ثالثاً اگر ایران تجزیه می شد، انگلیس بایستی هزینه های نگهداری، امنیت و تامین نیازهای اقتصادی مردم را به عهده می گرفت. رابعاً یک ایران مستقل می توانست یک منطقه حائل میان انگلیس و روسیه باشد و همچنین بریتانیا قادر بود برای فشار آوردن بر روسیه در لحظه های ناسازگاری در تقسیم منافع، ایران را به تحریکات نظامی علیه او وادار کند. بریتانیا در دو جنگ ایران و روس در دوره قاجار نقش واسطگی را در خاتمه جنگ به نفع روسیه بازی کرد و با انعقاد دو پیمان گلستان و ترکمنچای، بخش وسیعی از سرزمینهای ارزشمند ایران نیز به عنوان مناطق حائل به روسیه واگذار شد. آنچه طی سلطنت صفویان تا پایان قاجار و حتی پس از آن بر سر ایران آمد، احتمالاً همگی ناشی از بی خیالی و نادانی پادشاهان نبود، بلکه نتیجه فقدان قدرت بود. این فقدان نیز قطعاً ناشی از جدایی دولت و ملت و بی تعهدی مردم نسبت به دولتمردان و عدم احساس وظیفه ملی مردم بود. در ایران همیشه دولت حکومت می کرد و مردم زندگی می نمودند. منتها چگونه زندگی کردن مهم نیست.

از آنجا که قدرت هر دولتی به میزان دلبستگی ملت به دولت بستگی دارد، چنانچه دولت مردم را در تصمیم گیریهای سیاسی - اقتصادی مشارکت می داد، قطعاً حس فداکاری و احساسات ملی می توانست مردم را به ساخت اسلحه تشویق کند، همان گونه که ژاپن در انقلاب میچی (۱۸۶۷ م.) به تقلید از اروپا صاحب تسلیحات نظامی شد. این انقلاب از شخص امپراتور هیروهیتو شروع شد که خود را از پشت پرده های پندار و افسانه بیرون آورد و پیوندهای همبستگی ملی را تقویت نمود. قبل از میچی، امپراتور فرزند خورشید و یگانه منشأ قدرت بود، اما پس از انقلاب مردم از کج

زندگی خصوصی به میدان اجتماعی آمدند و با تبلیغ حس وطن پرستی روز به روز سطح مسئولیت پذیری مردم افزایش یافت.

شاه عباس، تقدعلی بیک را به عنوان نخستین سفیر ایران روانه لندن کرد، ولی هیچ کدام از اقدامات شاه عباس حتی سفارت شرلی به نتیجه نرسید. شاه هیات دیگری را با هدایا تحت سرپرستی آنتولی شرلی و حسینعلی بیک روانه دربار دوک و نیز کرد. دوک اعلام کرد چون با هیات دیپلماتیک ترک مشغول مذاکره و انعقاد پیمان صلح می باشد، از پذیرفتن هیات ایرانی معذور است. طبیعی بود، زیرا وقتی و نیز می توانست مشکل خود را با عثمانی، یعنی عامل اصلی بحران، حل کند، دیگر نیازی به نزدیکی به ایران نداشت. هیات ایرانی عازم دربار پاپ و سپس دربار فیلیپ سوم شدند. امپراتور اسپانیا از پیشنهاد هیات ایرانی استقبال کرد و قرار شد خیلی زود سفیرانی به اصفهان اعزام کند.

فیلیپ سوم هیاتی تحت رهبری آنتونیو دوگوا، برای احیا و تقویت روابط تجاری با ایران در خلیج فارس، به اصفهان فرستاد. متنها شرط فیلیپ قطع هرگونه ارتباط ایران با انگلیس بود. (همان شرطی که ناپلئون برای فتح ملی شاه گذاشت). یکی دیگر از پیشنهادهای امپراتور اجازه آزادی عمل و تبلیغ دین به کاتولیکها بود. در مقابل، اسپانیا متعهد شد که با ایران علیه عثمانی همکاری نظامی داشته باشد. شاه تمام پیشنهادهای او را به عشق شکست عثمانی و بیرون کردن ترکان از ایران پذیرفت، ولی پس از مدتی امپراتور نیز تصمیم گرفت برای برقراری صلح با عثمانی مذاکره کند.^{۳۳} شاه که کاملاً از این سیاست اروپاییان عصبانی و ناامید شده بود، تصمیم گرفت به تنهایی با عثمانی روبرو شود.

صفویان و فرانسه

روابط میان ایران و فرانسه در این دوره با اعزام مسیونرهای کاتولیکی از دربار فرانسه به ایران آغاز می شود. زیرا پس از خاتمه جنگهای صلیبی فرانسه همچنان از مسیحیان در شرق حمایت می کرد. فرانسه همیشه و حتی امروز خود را حامی مسیحیان جهان می داند، به طوری که با این ادعا به منافع بزرگی دست یافته است.

در سال ۱۰۳۶ ق. و در زمان لویی سیزدهم، پادشاه فرانسه، نخستین هیات مسیونری کاتولیک به رهبری پاسیفیک دوپروونس (Pacifique de Province) در اصفهان به حضور شاه عباس رسید. شاه که سیاست اغماض دینی اش در اروپا شهرت یافته بود، به این هیات اجازه داد در اصفهان و برخی شهرهای دیگر به ساخت کلیسا و تبلیغ مسیحیت اقدام کند.

در سال ۱۰۷۳ ق. هیات دیگری از روحانیون فرانسوی همراه یک هیات بازرگانی به امر لویی چهاردهم و به ریاست دو نفر به نامهای لالین (Lalin) و لابلوی (Labolay) به خدمت شاه صفی رسیدند. اما هیات تجاری موفق نشد امتیاز بازرگانی اخذ کند.

کمی بعد سفیری به نام ژون سر (Jean Ser) از طرف لویی چهاردهم به دربار شاه سلیمان آمد و اولین قرارداد متقابل تجاری میان طرفین امضا شد.^{۳۴}

در سال ۱۱۱۳ ق. سفیر دیگری به نام ژان بابتیست فابر (Jean Baptiste fabre) همراه همسرش ماری پتی (Marie Pety) عازم ایران شد. فابر در ایروان فوت کرد، ولی همسرش با مدارک و هدایای لویی چهاردهم وارد اصفهان شد، اما پس از مدتی اقامت نتیجه مطلوب حاصل نشد و او به فرانسه بازگشت. لویی چهاردهم کنسول خود در شهر حلب سوریه را به نام پیر ویکتور میشل (Pierre Viqueur Michel) به اصفهان و به دربار شاه سلطان حسین فرستاد (۱۱۱۶ ق.). میشل موفق شد قراردادی با سی و یک ماده بر سر تجارت بین دو کشور با دربار ایران منعقد کند (۱۷۰۷ م.). ولی کارشکنی های انگلیس، هلند، تجار ارمنی، یهودی و ترک، اجرای قرارداد را به تاخیر انداخت. ضمناً شاه سلطان حسین در برابر تعهدات خود، شرطی نگذاشته بود مبنی بر اینکه فرانسه با نیروی دریایی خود در سرکوب شورشهای مسقط، عمان و تصرف مجدد آن توسط ایران به سپاهیان صفوی کمک کند. مذاکره در این مورد هم اجرای قرارداد را با تاخیر روبرو کرد. تا اینکه لویی چهاردهم به تقاضای ایران پاسخ مثبت داد. یکی از مواد این قرارداد سی و یک ماده ای مربوط به مناسبات قضایی بود. زیرا موافقت شد که ایران نیز در بندر ماری در سواحل مدیترانه تجارتخانه ای تاسیس کند. بنابراین حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) متقابل میان دو کشور به امضا رسید. فرانسویان نخستین کشور اروپایی بودند که در ایران صاحب حق قضاوت کنسولی شدند.^{۳۵} بعد از صفویه موضوع کاپیتولاسیون عملاً لغو شد. زیرا جنگ و درگیریهای خارجی و داخلی تجارت را از رونق انداخت. اما در شکست دوم ایران از روس در دوره قاجار یکی از مواد مهم عهدنامه ترکمنچای اخذ امتیاز کاپیتولاسیون از طرف روسیه بود. با این تفاوت که امتیاز یکجانبه به نفع روسیه بود.

اخراج عثمانی از ایران

پس از آنکه پانزده سال از سلطنت شاه عباس گذشت، شاه خود را آنقدر قوی دید که بتواند به تنهایی با سلطان عثمانی جنگ کند. با روی کار آمدن سلطان محمد دوم، قدرت ترکان به علت جنگهای بی دریغی با اتریش و درگیریهای دیگر با اروپاییان و بالاگرفتن شورشهای قومی - مذهبی در آسیای صغیر رو به ضعف گذاشته بود، به همین دلیل شاه موقعیت ایران را برای حمله مناسب دید و در سال ۱۰۱۲ ق. عازم تبریز شد و علی پاشا، فرمانده ترک مقیم تبریز، را غافلگیر کرد و توانست به سرعت این شهر را که هیجده سال در اشغال عثمانیان بود، آزاد کند. در همین زمان سلطان محمد دوم درگذشت و جانشین او سلطان احمد اول با سپاه عظیم عازم آذربایجان شد، ولی شکست خورد.

به این ترتیب سراسر آذربایجان، قفقاز، کردستان و شمال بین‌النهرین به دست ایرانیان افتاد. در این زمان، شاه به سلطان عثمانی پیغام داد چون قصد تصرف خاک عثمانی را ندارد، در صورتی که دولت عثمانی از ادعای خود نسبت به ایالات ایران دست بردارد، حاضر به امضای قرارداد صلح می‌باشد. اما چون ترکان این پیشنهاد را که جنبه تهدید داشت، نپذیرفتند و به همین دلیل بار دیگر جنگ میان دو کشور در گرفت. این جنگ با شکست عثمانی خاتمه یافت و سرانجام عهدنامه دوم استانبول میان دو طرف منعقد شد.^{۳۳}

با وجود این عهدنامه درگیری‌های پراکنده مرزی میان طرفین ادامه یافت تا اینکه جنگ دیگری در زمان سلطان عثمان دوم اتفاق افتاد که به امضای عهدنامه ایروان منتهی شد. تا پایان سلطنت شاه‌عباس در سال ۱۰۳۸ ق. دیگر جنگی میان طرفین رخ نداد. اما فضای میان طرفین کاملاً متشنج بود و هر زمان احتمال درگیری وجود داشت. به طوری که پس از مرگ شاه‌عباس، جانشین او، شاه‌صفی، سفیری به نام مقصودییک را به دربار عثمانی فرستاد و تقاضای ترک مخاصمه و برقراری صلح کرد، ولی اختلاف و درگیری همچنان میان ترکان عثمانی و صفوی ادامه یافت.

نتیجه

به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان اظهار داشت که با تأسیس دولت صفوی دوران جدید تاریخی ایران آغاز شد، زیرا اولاً صفویه نخستین دولت متمرکز و قدرتمندی بود که پس از اسلام در ایران تأسیس شد؛ دولتی که به هویت ایرانی جان تازه‌ای بخشید و بدین ترتیب برای اولین بار، پدیده مرز در مناسبات خارجی ایران شکل گرفت. ثانیاً پس از اسلام نخستین نظام سیاسی با ترکیب دین و دولت ایجاد شد و شاهان صفوی با رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه به عنوان آیین دولتی، از آن برای تحکیم مبانی قدرت استفاده کردند، به طوری که در طی حیات سیاسی این سلسله قدرت سیاست بر دیانت مسلط بود. ثالثاً در این دوره ایران به عنوان یک بازیگر عمده سیاست منطقه‌ای ظاهر شد و اروپاییان ایران را به عنوان یک واحد سیاسی مستقل شناختند که البته در این خصوص وجود امپراتوری عثمانی موثر بود، زیرا هر قدر عثمانی دنیای مسیحیت را تحت فشار و تهدید قرار می‌داد، از یک سو اروپا به یاد ایران می‌افتاد، به طوری که برای اروپا نام عثمانی، ایران را تداعی می‌کرد و از سوی دیگر ایران عصر صفوی درهای محبت خود را به سوی مسیحیان می‌گشود. به گونه‌ای که اغماض مذهبی ایران برای اروپاییان یک افسانه بود، زیرا در ایران مسلمان، مسیحی و کلیمی از شرایط نسبتاً برابری برخوردار بودند، به ویژه مسیحیان اروپا مورد لطف ویژه شاهانه قرار داشتند؛ امتیازی که نه در اروپا وجود داشت و نه در عثمانی.

پی‌نوشت‌ها

* استاد دانشگاه شهید بهشتی.

- ۱- نجفعلی حسام مقرری، تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تهران، علم، ۱۳۶۶، صص ۱۵۴-۱۵۱
 - ۲- اصطلاحات ترکی آق‌قویونلو و قراقویونلو را که به معنی ترکمن‌های سپید و سیاه گوشتند است، غالباً مأخوذ از نشانهایی می‌دانستند که بر بیرقهای جنگی آنها نقش بسته بود. اما مینورسکی می‌گوید وجه تسمیه این دو قبیله بر حسب نژاد احتشام آنان بوده است.
 - ۳- میشل فراوی، پیدایش دولت صفوی، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، گسترده، ۱۳۶۸، صص ۴۵-۴۴
 - ۴- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۹
 - ۵- والتر هینس، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه: کیاکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۷
 - ۶- نصرالله فلسفی، تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۱۶، مقدمه.
 - ۷- قزایوسف قوی‌ترین و تواناترین فرمانروای سلسله قزاقویونلو در عراق و آذربایجان بود که سرانجام به دست اوزون حسن در سال ۸۷۲ ق به قتل رسید.
 - ۸- والتر هینس، همان، صص ۳۲-۳۱
 - ۹- برخی منابع نام او را کابوهایس، کالوجونز و کالویومنا نیز ذکر کرده‌اند.
 - ۱۰- میشل فراوی، همان، ص ۴۹
 - ۱۱- رحیم‌زاده صفوی، زندگی شاه‌اسماعیل، تهران، نشر خیام، ۱۳۴۱، ص ۱۰۴
 - ۱۲- میشل فراوی، همان، ص ۴۷
 - ۱۳- او در طرابوزان نیابت سلطنت را از طرف فرزند صغیر کالویوناس (الکسیس پنجم Alexis V) به عهده داشت.
 - ۱۴- کارل بروکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه: هادی جزایری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۳۹۸
 - ۱۵- این حادثه در سال ۸۶۵ ق برابر با ۱۴۶۱ م اتفاق افتاد. (کارل بروکلمان، همان، ص ۳۹۸)
 - ۱۶- حسن‌بیک روملو، همان، صص ۱۲۰-۱۱۰
 - ۱۷- کنتارینی باربارو، همان، ص ۱۸۵
- 18 - Péloponnèse
- پلوپونز یکی از بنادر تجاری مدیترانه بود که جنگ اسپارت و آتن در سال ۴۰۴-۴۳۱ ق میلاد بر سر تصرف آن رخ داد.
- ۱۹- این جنگ در سال ۱۴۷۰ م اتفاق افتاد (کارل بروکلمان، همان، ص ۳۹۹)
 - ۲۰- این نخستین بار در تاریخ ایران بود که نوعی اعطای کمک نظامی میان ایران و اروپا انجام می‌شد.
 - ۲۱- مجارستان، لهستان و سایر کشورهای اروپایی نمی‌خواستند با نزدیک شدن به ایران، عثمانی را علیه خود تحریک کنند.
 - ۲۲- عثمانی تا سال ۱۷۱۵ م سلطه خود را بر تمام کشورهای عربی قلعی کرد و سلطان به عنوان خلیفه مورد احترام و اطاعت اهل سنت بود.
 - ۲۳- محمد امین ریاحی، سفارتنامه‌های ایران، تهران، طوس، ۱۳۶۸، ص ۲۶

- ۲۴- رحیم‌زاده صفوی، همان، ص ۲۰۲
- ۲۵- پیگولوسکایا، تاریخ ایران، ترجمه: کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴، ص ۳۷۵
- ۲۶- یدالله شکری (به کوشش)، عالم آرای صفوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، صص ۴۵۶-۴۵۴
- ۲۷- دشتی که حدود هشتاد کیلومترمربع است و در بیست فرسخی تبریز و شمال غربی شهر خوی قرار دارد و از توابع چغور سعد است.
- ۲۸- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، صص ۲۵-۱۹
- ۲۹- همچنین مقرر شد که نیروی دریایی پرتغال در فرونشاندن طغیانهای سواحل بلوچستان و مکران به ایران کمک کند.
- ۳۰- منطقه خلیج فارس با توجه به اهمیت بازرگانی، چندان برای شاه مهم نبود. چون او فقط به جنگ با عثمانی فکر می‌کرد. نصرالله فلسفی، همان، ص ۲۰
- ۳۱- ابوالقاسم طاهری، تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۴۹، صص ۱۷۰-۱۶۹
- ۳۲- مرکز تجاری انگلیس در مسکو.
- ۳۳- ابوالقاسم طاهری، همان، ص ۴۸
- ۳۴- احمد تاجبخش، ایران در زمان صفویه، تبریز، ۱۳۴۰، ص ۹۵
- ۳۵- آدم اولتاریوس، سفرنامه، ترجمه: حسین کردبچه، نشر کتاب، ۱۳۶۹، ص ۸
- ۳۶- اسکندربیک ترکمان، همان، ج ۲، ص ۸۳۶
- ۳۷- پیگولوسکایا، همان، ص ۵۱۴
- ۳۸- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۹۳
- ۳۹- شوستر واسل سیلا، همان، ص ۸۴
- ۴۰- نخستین تماسهای ایران و فرانسه مربوط به دوره ایلخانان مغول است. در این زمان دو نامه از طرف ایلخانان یکی به دربار فیلیپ لوبل (Philippe Le Bel) در سال ۱۲۸۹ م. و دیگری در سال ۱۳۰۵ م. به دربار فیلیپ آگوست (Philippe August) فرستاده شد. هدف از ارسال این نامه‌ها تقاضای ایلخانان نیمه‌مسیحی از پادشاه فرانسه متحدشدن با یکدیگر علیه مسلمانان بود. زیرا جنگهای صلیبی با ناکامی مسیحیان به پایان رسیده بود. اما فرانسویان به این نامه‌ها پاسخ ندادند. برای مطالعه بیشتر رک: «مقاله فرایند شکل‌گیری کاپیتولاسیون و لغو آن در ایران»، مجله روابط خارجی وزارت امور خارجه، شماره ۱۸، مهر ۱۳۸۳
- ۴۱- فرانسویان در سال ۱۵۳۵ م. برای نخستین بار کاپیتولاسیون را به عثمانی تحمیل کردند. به دنبال شکست فرانسوی اول، امپراتور فرانسه، از شارل کن، امپراتور هابسبورگ، فرانسه با عثمانی علیه اتریش متحد شد. نظامیان فرانسه برای نوسازی سپاه وارد استانبول شدند.
- ۴۲- معاهده اول استانبول در سال ۹۹۸ ق میان شاه‌عباس و عثمانی امضا شد و این زمانی بود که شاه برای سرکوبی ازبکان ترجیح داد با دادن امتیازاتی به عثمانی با آنان قرارداد صلح امضا کند. غیر از ازبکان و عثمانیان مدعیان حکومت در داخل نیز شاه را با مشکلات زیادی روبرو کردند. سلطان محمد خدابنده در سال ۹۹۶ ق به دست خود تاج سلطنت را به سر فرزند هیجده‌ساله‌اش گذاشت.